

حقوق شهروندی^۱

جی. ام. باربالت

ترجمه: جواد کارگزاری^۳

چکیده:

نظام حقوق شهروندی که از مؤلفه‌های نسبتاً مستقل با مبانی و ساختارهای متفاوت تشکیل شده، کانون این نوشتار خواهد بود. در این راستا چیستی و ماهیت حقوق، چرایی اهمیت آنها، تعیین و تعریف حقوق شهروندی و بازساخت و تمایز تحلیلی میان گونه‌های متفاوت حقوق شهروندی از جمله تبیین و ایضاح مفهوم حقوق شهروندی صنعتی مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

کلید واژه‌ها: شهروند، حقوق مدنی و سیاسی، جامعه.

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۳/۴/۳۱

^۲ Barbalet, J. M, "Citizenship Rights", in *Citizenship Rights: A Critical Concept (Vol..1)*, ed. By Bryan. S. Turner and Peter Hamilton, London and New York: Routledge, 1994.

^۳ دانشجوی دوره اول دکتری حقوق عمومی - دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه:

«مارشال»^۴ معتقد است که حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی که عناصر جداگانه شهروندی مدرن را تشکیل می‌دهند، در ساختار فئودالی «بر یک رشته یکپارچه و واحد کشیده شده بودند». هم آمیزی و اختلاط حقوق فئودالی، منعکس کننده همزیستی و هم باشی کارکردهای مدنی و سیاسی در نهادهای فئودالی می‌باشد. با اضمحلال جامعه طبقاتی^۵ و برآمدن داد و ستد بازار که به وسیله احکام و دستورات عرفی، اجتماعی و دینی محدود نشده بود، حوزه‌های اقتصادی و سیاسی به طور نهادی جدا و مستقل شدند. در نتیجه این حرکت «نهادهایی که سه عنصر شهروندی بر آنها متکی بودند، از هم جدا شدند و این امکان برای هر کدام فراهم شد که مسیر جداگانه خود را بپیمایند، و با شتاب ویژه خویش، بر طبق هدایت اصول خاص خود در حرکت باشند»^۶.

نظام حقوق شهروندی متشکل از مولفه‌های نسبتاً مستقل با مبانی و ساختارهای متفاوت، کانون این نوشتار خواهد بود. تفکیک و جدایی عناصر تشکیل دهنده مفهوم شهروندی نه تنها بر حسب بازشناخت و تمایز تحلیلی میان حق‌ها، بلکه هم چنین نظر به این که کاربرتها و شیوه‌های اجرای همراه با هر مجموعه از حقوق، تأثیرات و نتایج کاملاً متفاوتی را بر روابط اجتماعی و سازمانهای اقتصادی و سیاسی جامعه می‌گذارد، دارای اهمیت است.

(۱)

قبل از بحث و بررسی مولفه‌های جداگانه شهروندی لازم است مطالبی درباره حق‌ها به طور کلی بیان شود: حق‌ها چیستند و چرا آنها مهم هستند؟ مفهوم شهروندی می‌تواند به عنوان یک وضعیت و هم به عنوان مجموعه‌ای از حقوق تعریف شود. این پیوستگی حق‌ها و وضعیت اتفاقی نیست. در اینجا اثبات و روشن خواهد شد که اهمیت سیاسی حق‌ها ناشی از ماهیت اجتماعی وضعیت می‌باشد.

به بیان بسیار کلی دلیل اهمیت حق‌ها این است که صلاحیت و کارآیی ویژه‌ای را بر حسب وضعیت قانونی یا قراردادی به شخص ضمیمه می‌کنند. یعنی، اشخاص ممکن است برخی توانایی‌ها و یا فرصتهایی را برای اعمال خاص و ویژه - اختیارات و توانایی‌های معین - در نتیجه وضعیت خود داشته باشند. حقوق فرد از پیوستگی و انضمام آن حق‌ها به یک وضعیت ناشی می‌شود، زیرا از دیدگاهی معنادار، وضعیت فرد بیان کننده توانایی‌ها و صلاحیتهای او می‌باشد. طرح و بیان وضعیت بدین شکل، آن را واقعیتهای کامل و پابرجا می‌سازد.

این جنبه‌ای از وضعیت است که برای مثال، تمایل دارد در قالبهای حقوقی خود برتری و تبرز داشته باشد. حقوقی که به طور قانونی شکل گرفته‌اند، نظیر حقوق مستخدمین در پرداختهای صنعتی یا حقوق افرادی که در معرض رسیدگی‌هایی کیفری هستند، به وسیله سازمانهای دولتی تعیین و به اجرا در می‌آیند. پس حقوق قانونی و صلاحیتهای توانایی‌هایی که آن حقوق متضمن آن می‌باشند، مشروط بر این است که اشخاص یا شرایط آنها چگونه در قانون، در نتیجه وضعیت قانونی‌شان، دست‌بندی شده باشند. اگرچه هم چنین لازم به ذکر است که آن حق‌ها از طریق اجرا و اعمال شدن خلق می‌شوند و اعمال و اجرای حق‌ها است که توانمندی و صلاحیتهای همراه با آن را ایجاد می‌کند.

⁴Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. pagination as in Marshall 1973, p.72.

⁵estate society

⁶ Ibid, p.73.

این موضوع در مورد حقوق قانونی مانند هر حق دیگری درست است و به جنبه‌های بیشتری از وضعیت به عنوان یک پدیده اجتماعی اشاره می‌کند.

«وضعیتی» که «مارشال»⁷ به ما یادآور می‌شود «بر این واقعیت تأکید دارد که انتظاراتی (از نوع هنجاری) در گروه‌های اجتماعی مربوطه وجود دارد». این انتظارات، شامل انتظاراتی درباره رفتار مناسب، نه تنها از کسانی است که از وضعیت ویژه‌ای بهره‌مندند، بلکه هم چنین از آنهایی که از چنین وضعیتی بی‌بهره هستند. وضعیت و جایگاه طبقه خاص از اشخاص با توجه به چگونگی ارتباط دیگران با آنها در آن وضعیت تعیین می‌شود. تنها هنگامی دیگران انتظارات فرد را نه تنها به عنوان انتظارات معقول، بلکه مشروع قبول می‌کنند که وضعیت و جایگاه آن انتظارات اصالت و درستی داشته باشد. کسب موافقت دیگران درباره انتظارات فرد، به ندرت می‌تواند از طریق ترغیب صرف حاصل شود. شاید به همین دلیل است که بعضی از نویسندگان تأکید زیادی بر دست یافتن و کسب حقوق از طریق مبارزه کرده‌اند. انتظارات هنجاری و معمولی از وضعیت و جایگاه نه تنها از حقوق و صلاحیتهای منضم به آن حمایت می‌کنند، بلکه تصویر انعکاس یافته‌ای از آن می‌باشند. از این رو تحت شرایط معین، ادعای حق و نه صرفاً ایجاد قانونی آن می‌تواند صلاحیتهایی را به اشخاص در خلق و بیان یک وضعیت پیوست نماید.

با این وجود فرض اینکه وضعیت و جایگاه (و بنابراین حق‌ها) صرفاً از طریق مبارزه به دست می‌آید، اشتباه است، بلکه ممکن است از طریق مبارزه کسب شود. اما یک وضعیت تنها به این دلیل که به طور عمومی مشروع و قانونی دانسته شده، می‌تواند دوام داشته باشد. به این معنا انتظارات، صلاحیتهای و استحقاقات که همراه یک وضعیت هستند و بنابراین وضعیت مزبور که پایگاههای اجتماعی را معین می‌کند، بخشی از ساخت جامعه می‌باشند. آنها از یقین، بدهت و قطعیتی برخوردارند که زندگی اجتماعی به آن احتیاج دارد و آن را می‌پذیرد. حق‌ها، بنابراین، برای افرادی که آنها را قبول می‌کنند به عنوان محدودیتهای اساسی نظم اجتماعی تعریف و تعیین می‌شود؛ مرز و حدی نهایی که در ماورای آن زیست اجتماعی، خود در معرض خطر و تهدید است. پس این دومین جنبه از اهمیت سیاسی حق‌هایی است که نتیجه طبیعت قراردادی وضعیت و جایگاه می‌باشند.

از آنچه که در اینجا گفته شده است بر می‌آید که هر گونه دست‌اندازی و تجاوز به یک حق به وسیله کسانی که مشمول آن حق می‌شوند، به عنوان موضوعی غیر عادی جدی تلقی می‌شود. «حق‌ها» به گفته «مارشال»⁸ «موضوع مناسبی برای سوداگری و چانه‌زنی نیستند». این ایده که حق‌ها حداقلی از صلاحیتهای و استحقاقات اجتماعی را مقرر می‌سازند، مستقیماً ملازم و همراه با این مفهوم است که تخلف از حقوق، توجه کافی برای استفاده از زور در جهت تصحیح آن موقعیت می‌باشد. به همین علت استفاده از زور چاره و راه نهایی جامعه در دفاع از خود می‌باشد. این سومین جنبه از اهمیت سیاسی حق‌ها می‌باشد.

تا اینجا روشن شد که حق‌ها صلاحیتهای یا توانایی‌ها و فرصتهایی را برای اشخاص تهیه و تدارک می‌بیند و آنها می‌توانند با اطمینان و امنیت بالایی آن صلاحیتهای، توانایی‌ها و فرصت‌ها را به کار ببرند؛ زیرا به مانند ویژگی‌ها و اوصاف وضعیت یا جایگاه در جامعه حق‌ها مرز و حد نهایی را تعریف و تعیین کرده‌اند و نقض آنها مشمول

⁷ Marshall, T.H. (1954) 'A note on "status" '. Pagination as in Marshall 1973, p.203.

⁸ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. p.111.

مجازات خواهد شد. این توضیحات و بیان ویژگی‌ها سوالات چندی را، به ویژه درباره مسائل مربوط به رابطه میان حق‌ها و توزیع منابع اجتماعی، قدرت و منافع برمی‌انگیزد.

حق‌های متفاوت، صلاحیتهای متفاوتی را به افراد پیوند می‌دهند. بعضی حقوق نظیر حقوق رفاهی که شخص را مستحق حداقل سطح بهزیستی و رفاه مادی می‌دانند، نه تنها دسترسی به فرصتها بلکه موقعیتهای را نیز فراهم می‌کنند. ایجاد تمایز میان فرصت و موقعیت سهل و ساده است، اما رابطه عملی میان آنها پیچیده است. به عنوان مثال، این امر بارها اظهار شده است که برابری فرصتها به نابرابری درآمد یا موقعیتهای منتهی می‌شود. علت پدید آمدن این مسأله این است که استعداد و توانایی‌های متفاوت، یا ابزارهایی که از طریق فرصتها به دست می‌آیند، خود به نحو نابرابر و ناهم‌تراز در میان مردم توزیع شده‌اند.

«مارشال»^۹ اظهار می‌دارد که «حق مالکیت، حقی برای تصرف اموال نیست، بلکه حقی برای به دست آوردن و کسب آن در صورت توانایی، و حق محافظت از آن در صورت به دست آوردن و کسب آن می‌باشد.» بنابراین بدون اینکه صلاحیتهای و توانمندی‌های مزبور کمترین تأثیری بر توزیع اموال داشته باشد، اشخاص فقیر و ثروتمند (میلیونر) صلاحیتهای و توانمندیهای مشابه و یکسانی را از طریق مالکیت کسب می‌کنند. با این وجود صلاحیتهای به کار بسته شده در حق رای یا اعتصاب، فرصتهایی را فراهم می‌کنند که به موقعیتهایی مادی نزدیکتر می‌باشد و در فقدان چنین حقوقی، احتمال کمتری به تغییر شرایط و موقعیتهای مادی در جهت خواست و تمایل افراد فاقد قدرت اجتماعی وجود دارد. پس می‌توان گفت که از طریق ویژگی اجتماعی، بعضی حق‌ها (اگر چه نه همه حق‌ها به طور کلی) به مثابه وسیله‌ای برای دست یافتن اجتماعی به موقعیتهای و شرایط مادی عمل می‌کنند، که به شکل دیگری دسترسی به آنها ممکن نیست.

از زمان گفتگو «تراسیماخوس»^{۱۰} در اولین بخش کتاب جمهوری افلاطون، این ایده که «توانایی حق است»، گسترش و شهرت خیلی زیادی پیدا کرده است. درست است که بعضی از حقوق، ابزارهای سازماندهی منافع افراد قدرتمند است و حق مالکیت موردی خاص می‌باشد؛ اما لازم است اضافه شود که حقوق مزبور به ویژه هنگامی مطرح هستند که صلاحیتهای و توانمندیهایی را تدارک می‌بینند که به سادگی، به شکل دیگر، قابل دسترسی نیستند. بنابراین حق‌ها برای آنانی که فاقد قدرت اجتماعی و سیاسی هستند، اهمیت بیشتری دارد تا آنانی که از چنین قدرتی برخوردارند. همانطوری که دیده‌ایم بعضی از حقوق، دسترسی به فرصتها و احتمالاً شرایطی را فراهم می‌کنند که به شکل دیگر تنها از طریق استفاده از زور ممکن بود کسب گردد. در این حالت حقوق راهی بدیل و جایگزین برای رسیدن به منابع اجتماعی و موقعیتهای مادی است. در یک بیان کلی می‌توان گفت به همین دلیل آنهایی که برای حقوق مبارزه می‌کنند، تمایل دارند که خودشان را افرادی قلمداد کنند که از نظر اجتماعی محروم و فاقد قدرت هستند.

(۲)

^۹ Ibid., p.88

^{۱۰} Thrasymachus

نه همه حق‌ها و نه حتی همه حق‌های قانونی، حقوق شهروندی به شمار نمی‌آیند. این موضوع ممکن است به نظر واضح و روشن باشد، اما لازم است که اشاره جدی‌تری به آن شود. چرا که اندکی سردرگمی و آشفتگی در این باره وجود دارد. بریان ترنر^{۱۱} اعتقاد دارد که پیدایش حقوق برای حیوانات، ماهیت شهروندی را دگرگون و تعدیل کرده است. از طرف دیگر «مارشال»^{۱۲} اظهار می‌دارد که تقریر و تعیین برخی حقوق، دقیقاً در جهت جبران حقوق آنهایی است که از وضعیت شهروندی مستثنا و کنار گذاشته شده‌اند. شهروندی وضعیتی است که به افراد عضو یک جامعه ملی اعطا شده است و بنابراین، حقوق شهروندی حقوقی است که از آن ناشی می‌شود و مشارکت در این «دارایی عمومی» را به بیان «مارشال»^{۱۳} آسان می‌کند. حقوق شهروندی به عنوان حقوق افراد در جامعه یک دولت ملی در نهایت به وسیله دولت حفظ و تأمین خواهد شد، اما این خصلت و ویژگی منحصر به فرد حقوق شهروندی نیست. به طور کلی حقوق تکالیفی را برای هر شخصی که آنها را اعمال می‌کند، در بردارد اما بعضی از حقوق، تکالیف و وظایف را از دیگران مطالبه می‌کنند. حقوق شهروندی محدودیتهای معینی را بر قدرت حاکمیت دولت تحمیل می‌کند. در این زمینه «اچ. آر. جی. گریوز»^{۱۴} می‌گوید که حقوق شهروندی «بهبتر است که تکالیف و وظایف دولت در برابر اعضایش نامیده شود.» همه حق‌هایی که دولت را محدود می‌کنند فی‌نفسه حقوق شهروندی نیستند، اما چنان که خواهیم دید همه حقوق شهروندی در این ویژگی سهیم هستند؛ هر چند حقوق خاص غیریکسان و متفاوت شهروندی به شیوه‌های مختلف این کار را انجام می‌دهند. این مسأله تا حدودی روشن می‌کند که چرا حقوق شهروندی که فراگیر و عام است، و بنابراین به طور کلی منافع و سود همه کسانی که در آن حقوق سهیم هستند را بر آورده می‌کند، در واقع، تمایل به بر آوردن منافع اجتماعی خاص، و به خصوص طبقات اجتماعی خاص، به شکل مختلف و نایکسان را دارند.

حقوق نایکسان و گوناگونی که مؤلفه‌های شهروندی مدرن را تشکیل می‌دهند، از یک جنس نیستند و تحت بعضی از شرایط، تنش‌های جدی‌ای ممکن است میان آنها گسترش یابد. «مارشال» نه تنها به کوچک جلوه دادن این واقعیت، بلکه به نادیده گرفتن آن تمایل دارد، زیرا وی بیشتر علاقه‌مند به بحث درباره توسعه تاریخی سه عنصر شهروندی بود تا بحث درباره روابط میان آنها. این امر به نکته‌ای دیگر مربوط می‌شود. همانطوریکه حقوق شهروندی توسط «مارشال» چنین تلقی می‌شوند که بطور متوالی در حال توسعه می‌باشند، بطوریکه حقوق مدنی، به عنوان مثال، ممکن است انواع دیگر حق‌ها را حمایت و تضمین کنند، روابط میان حق‌ها از سوی او به عنوان یکی از سازگارهای منطقی، اگر نه انتاج منطقی، فرض شده است. و بالاخره اینکه، در مقاله «شهروندی و طبقات اجتماعی» «مارشال» نگران و دل‌مشغول همستیزی میان شهروندی و طبقات اجتماعی بوده است تا ناهمسازی درونی خود شهروندی. با این وجود توضیح «مارشال» بایستی تردیدهایی را درباره پیوستگی و هم‌سازی شهروندی مدرن برانگیزاند. به عنوان مثال، او استدلال می‌کند که نه تنها حقوق مدنی شهروندی با نابرابری‌های سرمایه‌داری همسازی و سازگاری دارد بلکه آنها برای نگاهداشتن آن نابرابری‌ها مورد نیاز و لازم هستند.^{۱۵} از طرف دیگر او در ادامه می‌گوید که

¹¹ Turner, B.S. (1986) *Citizenship and Capitalism*, London, Allen and Unwin. pp.11,100

¹² Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. p.81.

¹³ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. p.92.

¹⁴ Greaves, H.R. G. (1966) *The Foundations of Political Theory*, London, Bell and Sons. 2nd edition.

¹⁵ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. p.87.

حقوق سیاسی شهروندی پر از خطرات بالقوه برای نظام سرمایه داری است^{۱۶}. بنا به نظر او^{۱۷} با پیدایش و ظهور حقوق اجتماعی شهروندی، خطر و تهدید نسبت به نابرابری های بازار و طبقات اجتماعی قطعی تر شده است. از این منظر است که دست کم پتانسیلی برای ناسازگاری های عملی در تأثیرات و پیامدهای عناصر شهروندی وجود دارد. امکان پدید آمدن چنین وضعیتی برخی از تفاوتها در اصول و مبانی عناصر نایکسان و گوناگون شهروندی سرچشمه می گیرد. حقوق مدنی نه تنها حقوق مالکیت و حق انعقاد قرارداد را در بر می گیرد بلکه حق آزادی اندیشه و بیان، اعمال و مناسک مذهبی و حق آزادی تشکیل انجمن و سندیکا را نیز شامل می شود. آنها به طور کلی، به عنوان حقوق مدنی جمع و یکی شده اند، به طوری که هر یک حقی است که کردار آدمی را روا می داند و آزادش می گذارد؛ اما خود بیش از این هستند. در کتاب «تأملاتی در باب قدرت» «مارشال»^{۱۸} می گوید که «حقوق مدنی» اگر چه به افراد واگذار شده است، اما برای ایجاد و خلق گروهها، اجتماعات، انجمنها و هر نوع جنبش و حرکتی مورد استفاده قرار می گیرد. از این منظر «مارشال»^{۱۹} ادامه می دهد، حقوق مدنی «شکلی از قدرت هستند». در تقابل صریح و آشکار با حقوق مدنی، «مارشال»^{۲۰} بر این نظر است که «حقوق اجتماعی هرگز برای اعمال و اجرای قدرت طراحی نشده اند». او در ادامه می گوید: «اگر چه حقوق اجتماعی به شدت فردباورانه است، اما آن حقوق به افراد به مثابه مصرف کنندگان و نه بازیگران واگذار می شود». از نظر هستی شناسی وجود ناهمسانی و تفاوت میان حقوق مدنی و اجتماعی نمی تواند از این بیشتر و بزرگتر باشد.

در بالا یادآوری و اشاره شد که حقوق شهروندی دولت را محدود می کند. به عنوان عناصر شهروندی، حقوق مدنی و اجتماعی هر دو این کار را، اگر چه به شیوه های متفاوت، انجام می دهند. این واقعیت به خوبی در گفته و بیان «سی. بی. مک فرسون» به تسخیر کشیده شده است، آنجا که بیان می دارد^{۲۱} حقوق مدنی، حقوق در مقابل دولت هستند، در حالی که حقوق اجتماعی مطالباتی برای تضمین مزایا و کمک مالی توسط دولت می باشند. این تمایز و جدایی، تفاوت میان حقوق مدنی و اجتماعی از منظر تعهدات دولت نسبت به شهروندان خود را روشن می کند. برای اینکه افراد به مثابه شهروندان عمل کنند باید آزادی هایی وجود داشته باشد که دولت نتواند به آنها تجاوز کند و بنابراین اعمالی که دولت نتواند انجام دهد؛ برای اینکه افراد به مثابه شهروندان مصرف کنند، دولت باید چیزهایی را تهیه و تدارک ببیند؛ و بنابراین مجبور به اجرای بعضی اعمال خاص می باشد. این تمایز و جدایی، تفاوت و ناهمسانی بیشتری را میان دو نوع از حقوق پدید می آورد. تهیه مزایا و کمکهای مالی توسط دولت، بدین معنا است که حقوق اجتماعی نه تنها نیازمند دستگاه اداری وسیعی می باشد، بلکه نیازمند شرایط معینی از تخصص و حرفه ای شدن در ارایه و تحویل مزایا و کمکهای مالی اجتماعی است^{۲۲} که در اعمال و اجرای حقوق مدنی و سیاسی شهروندی غیر ضروری است. یک نتیجه فرعی این است که علاوه بر هزینه های خود مزایا و کمکهای مالی اجتماعی، حقوق اجتماعی شهروندی تمایل به ایجاد قشر و لایه اداری، کارمندان نیمه حرفه ای و حرفه ای دارد که

¹⁶ Ibid., p.93.

¹⁷ Ibid., p.87

¹⁸ Marshall, T.H. (1969) 'Teflections on power'. Pagation as in Narshall 1981, p.141.

¹⁹ Ibid., p.142

²⁰ Ibid., p.141.

²¹ Macpherson, C.B. (1985) ' Problems of human rights in the late tewnteeth century' In his The Rise and Fall of Economic Justice and Other Essays. Oxford, Oxford University Press.p.23.

²² Marshall , T.H.(1975) Social Policy in the twentieth Century, London, Hutchinson. 4th edition.p.206.

از نظر طبقه، مالی و ساختار سیاسی و فرایندهای دموکراسی‌های مدرن بی‌اهمیت و ناچیز نیستند. هیچ نتیجه و پیامد اجتماعی مشابه، ناشی از حقوق مدنی وجود ندارد.

اثبات اینکه دو چیز ناهمسان و مختلف هستند، به خودی خود نمی‌تواند منجر به این نتیجه شود که آنها ناهم‌ساز و متضاد هستند. اگر چه تحت شرایط معینی، حقوق مدنی و اجتماعی خودشان را در هم‌ستیزی و دشمنی می‌یابند. محدودیت‌هایی که به وسیله حقوق اجتماعی علیه دولت اعمال می‌شود مستقیم است و هزینه‌هایی را بر دولت و در نتیجه مالیات‌هایی را بر شهروندان تحمیل می‌کند. بنابراین یک مبنای ساختاری بودجه‌ای برای تهدید بالقوه نسبت به حقوق اجتماعی وجود دارد. ماهیت حقوق اجتماعی به مثابه حقوق مصرف‌کنندگان و نه بازیگران، بدین معنی است که آنها لزوماً آسیب‌پذیر و حساس هستند.

در طی دوره افت اقتصادی، ممکن است ناهم‌سازی‌ها و تضادهایی میان لزوم تداوم و حفظ مبنای نهادی حقوق اجتماعی از طریق مالیات و نیاز به تراکم سرمایه پدید آید. در چنین زمانهایی فشار علیه حقوق اجتماعی ممکن است به شکل ادعای مجدد حقوق مدنی، نه صرفاً به عنوان حقوق مالکانه (اگر چه بی‌اهمیت نیست) بلکه به عنوان منبع مستقل کنش و قدرت اقتصادی مطرح شود. «مارشال» در کتاب حقوق شهروندان^{۲۳} اظهار می‌دارد که حقوق مدنی برای اقتصاد بازار رقابتی اساسی و حیاتی می‌باشند، چرا که آنها به فرد قدرت «شرکت در مبارزه اقتصادی به مثابه واحدی مستقل» را می‌دهند. سپس تفسیر می‌کند که علت امکان انکار و رد حمایت اجتماعی توسط حقوق مدنی بر اساس تجهیز [فرد] به ابزارها و وسایل حمایت از خویش است. تحولات اخیر در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته به این مفاهیم نفوذ و بیان جدیدی داده است.

فرض اینکه مولفه‌های ناهمسان و گوناگون حقوق شهروندی مدرن، به طور مساوی و برابر، توسط دولت حمایت و پاسداری می‌شوند، نابخردانه و بی‌پروایانه خواهد بود. نه تنها حقوق مدنی و اجتماعی بر مبنای و اصول متفاوتی بنا شده‌اند، بلکه آنها ممکن است تنشهایی هم با یکدیگر داشته باشند. این وضعیت بیشتر به وسیله درآمیختگی و درگیری بخشهای جداگانه دولت در اجرای حقوق شهروندی پیچیده شده است. «رالف میلی باند»^{۲۴} هنگام ذکر این مطلب که دادگاهها به طور سنتی برای الغاء یا دست کم تجدید حوزه حقوق صنعتی اعطا شده به وسیله پارلمان تلاش می‌کنند، این موضوع را بسیار روشن می‌کند. آنچه که در اینجا به عنوان تنش میان حقوق ناهمسان و متفاوت شهروندی بیان شد، «نیگل یانگ»^{۲۵} را به این سمت سوق داد که ابراز دارد مفهوم شهروندی اساساً ساختگی و غیر طبیعی است؛ تا حدی که آن مفهوم سازگاری ارکان و عناصر یک واحد را، که در واقعیت ناهم‌ساز و متضاد می‌باشد، مسلم و قطعی می‌شمارد. این نتیجه‌گیری خیلی عجیب است. اینکه نهادهای اجتماعی تنشهای داخلی نشان می‌دهند بر ناممکن بودن آنها دلالت نمی‌کند، بلکه دلالت بر این دارد که آنها در جامعه‌ای نابرابر عمل می‌کنند که در آن تنشها اجتناب‌ناپذیر هستند.

این مسأله روشن خواهد شد که تهدید نشأت گرفته از حقوق مدنی نسبت به حقوق اجتماعی، در مثالی که در بالا بیان شد، نهایتاً تهدیدی طبقاتی است. اگر چه شهروندی می‌تواند از سوی همه کسانی که آن را در اختیار دارند

²³ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. P.88.

²⁴ Miliband, R. (1984) Capitalism Democracy in Britain, Oxford, Oxford University Press.p.188.

²⁵ Young, N. (1967) 'Prometeans or trohloodytes? The English working class and the dialectics of incorporation'. Berkeley Journal of Sociology, Vol . 12.p.6.

اعمال و اجرا شود، اما این حقوق در واقعیت تمایل دارند که برای اعضای طبقات مختلف به طور متفاوت به کار برده شوند. «مارشال» به خوبی آگاه بود که حقوق مدنی و اجتماعی، هر کدام یکسوگرایی و گرایش طبقاتی روشنی در اصول و کنش خود دارند، اما موفق نشد که به طور جدی نسبت منطقی میان حق‌ها و مشکل مربوط به میل و گرایش دولت به دفاع نابرابر از عناصر ناهمسان و متفاوت شهروندی را بررسی کند. برخی حقوق مدنی برای بنیادهای اقتصادی سرمایه داری و عملکرد آنها مهم و اساسی هستند؛ زیرا آنها پتانسیل و توانمندی تضعیف و از بین بردن حقوق اجتماعی را دارند.

در تمرکز بر توسعه متوالی و پیاپی شهروندی که در آن حمایت از یک حق به وسیله دیگر حقوق انجام می‌شود، «مارشال» بر این تمایل است که بر یک جنبه بسیار ناهمسان و متفاوت از حقوق مدنی تأکید کند، اگر چه درست به اهمیت جنبه‌ای که اکنون ذکر شد، دارای اهمیت است، یعنی نقش آنها در توسعه جنبش‌های طبقه کارگری و تضاد سیاسی و صنعتی آن حقوق با جنبه‌هایی از سرمایه‌داری.

(۳)

پیچیدگی زیاد نسبت و رابطه میان عناصر شهروندی را می‌توان به نحو خیلی روشن در بحث از حقوق صنعتی اثبات کرد. پرسش از نقش حقوق مدنی در فرایند شکل‌گیری حق‌های دیگر و نسبت حقوق مدنی با آن حقوق، پرسش از نقش حقوق مدنی در شکل‌گیری یکسوگرایی و جانبداری طبقاتی در حقوق شهروندی و نیز از نقش آنها در شکل‌گیری و ساخت عناصر شهروندی مدرن همگی به وسیله مفهوم شهروندی صنعتی و بحث‌های «مارشال» در آن مورد پدید آمده است.

قبل از پایان مقاله «شهروندی و طبقات اجتماعی» «مارشال»^{۲۶} به شکلی به پیشرفت و توسعه شهروندی دمکراتیک اشاره می‌کند که القاکننده این نظر است که او به نزدیک بودن مرحله بعدی اعتقاد دارد. در واقع بحث او درباره پیشرفت شهروندی که در آن عناصر سیاسی و سپس اجتماعی جدید به حقوق شهروندی اضافه شده‌اند، بیشتر این را می‌رساند که توسعه مزبور یک پیشرفت تاریخی از مراحل توسعه بوده است، تا اینکه فقط به تکامل این سه مؤلفه و نه بیشتر محدود شود. مطمئناً این همانطوری است که دیگران «مارشال» را تفسیر کرده‌اند. مثلاً «رالف داهرن‌دورف»^{۲۷} در تفسیری کوتاه درباره کتاب «مارشال»، به گسترش و بالندگی مرحله‌ای شهروندی از حوزه قانونی به حوزه سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند، و می‌افزاید این فرایند «هنوز ناتمام است»، به طوری که «ابعادی جدیدی از شهروندی» ممکن است توسط سازمانهای سیاسی و گروه‌های اجتماعی کشف گردد. بنابراین بسیار عجیب است که «حقوق صنعتی» توسط «مارشال» در شرح و بیان وی از توسعه شهروندی مدرن ذکر گردیده، اما به عنوان یک مؤلفه صحیح و اصیل شهروندی به همراه حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی به حساب آورده نشده است. بحث «مارشال» درباره حقوق صنعتی از بحث درباره حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی خلاصه‌تر بوده و از روشنی و صراحت کمتری برخوردار است. حقوق صنعتی نظیر حق کارگران برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری، مذاکره

²⁶ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. P.88.p.122.

²⁷ Dahrendorf, R. (1973) 'A personal note if thanks'. British Journal of sociology, 24(4), pp.410-1.

دسته جمعی کار و حق اعتصاب، از سوی او به عنوان حقوق مدنی تلقی شده‌اند. این همان ویژگی‌نمایی حقوق صنعتی است که «آنتونی گیدنز»²⁸ نسبت به آن اعتراض شدید و جدی‌ای دارد. استدلال او بر این فرض استوار است که می‌توان حق‌ها را به وسیله جانبداری و گرایش طبقاتی‌شان متمایز کرد. بنا به نظر «گیدنز» حق آزادی فردی و برابری در برابر قانون به وسیله مبارزه طبقه نوحاسته سرمایه‌دار علیه امتیازات فئودالی و انحصار تجارت به دست آمده است. او ادامه می‌دهد که اهمیت آنها برای بورژوازی تقویت قدرت کارفرمایان بر نیروی کار خویش بود. از طرف دیگر، «گیدنز» بر این استدلال است که حق تشکیل سندیکا و اعتصاب، صرفاً بالندگی و گسترش حقوق مدنی موجود نبود، بلکه علیرغم ایستادگی و مقاومت کارفرمایان و دولت از طریق مبارزه توسط جنبش طبقه کارگر، به دست آمد. از این رو در برگرگتگی و گنجیدگی کلی حقوق صنعتی با حقوق مدنی، از سوی «مارشال» برای «گیدنز» متقاعد کننده نیست.

اگر چه حکم و نتیجه‌گیری «گیدنز» درباره وضعیت مستقل حقوق صنعتی در شهروندی مدرن کاملاً پذیرفتنی و قابل قبول است و در واقع در زیر بسط داده خواهد شد، اما استدلال او رسا و بسنده نیست. درست است که «مارشال» حقوق صنعتی را با اینکه به طور تدریجی و از طریق توسعه روشنفکرانه نهادهای بازار پدید آمده‌اند، وضعیتی تلقی می‌کند که می‌بایست به عنوان وضعیتی کاملاً گمراه کننده رد و انکار شود، اما «گیدنز» در زمینه این که چه کسی برای چه مبارزه کرده، در تمیز و تشخیص حقوق مدنی ناشی شده از آزادی‌های بورژوازی از حقوق صنعتی اتحادیه‌های کارگری در اشتباه است. نه تنها درگیری طبقه فرو دست و طبقه کارگر در پیروزی و کسب آزادی‌های بورژوازی، در میانه سده هجدهم انگلستان، در طی مبارزات «Wikles and liberty» مهم بود، بلکه دقیقاً این آزادی‌ها، آزادی مطبوعات، آزادی عقیده و آزادی تشکیل انجمن، کانونی برای مبارزه جهت اتحادیه‌گرایی و حق اعتصاب و در نتیجه عناصری مهم و اساسی در ظهور و پدیداری شهروندی صنعتی بودند.

بحث «مارشال» درباره شهروندی صنعتی کاملاً آن چیزی که به نظر می‌رسد، نیست؛ و لازم است که با دقت مرور شود تا معلوم شود که دقیقاً چه ادعایی را پیش می‌نهد. این نکته روشن است که «مارشال»²⁹ پیدایش حق مذاکره دسته جمعی (چانه‌زنی گروهی) در قرن نوزدهم را به عنوان تقویت و تحکیم حقوق مدنی می‌پنداشت تا ایجاد حقی جدید. اما این بازشناسی و تشخیص در اینجا میان حقوق مدنی و حقوق صنعتی نیست، بلکه میان حقوق مدنی و حقوق اجتماعی است. حق مذاکره دسته جمعی کار مستلزم قبول مبادله بازار است، اما واحدهایی که به مبادله وارد می‌شوند را کاهش و تغییر می‌دهد، چنانکه این انجمنها یا ائتلاف‌های کارگری هستند که مبادرت به انعقاد قرارداد با کارفرمایان درباره دستمزد یا شرایط کار می‌کنند، نه افراد کارگر. دیدگاه «مارشال» این است که پیشرفت و توسعه وسیله‌ای برای تقویت و تحکیم دخالت کارگران و در نتیجه تأمین حداقل شرایط برای کارگران از طریق بازار بود تا ادعای یک حق اساسی برای حداقل دستمزد و شرایط کار. اما این وضعیت کاملاً موقتی و گذرا است، چرا که

²⁸Giddens, A. (1982) 'Class division, class conflict and citizenship rights'. In his profiles and critiques and Social Theory, London, Macmillan.p.172.

²⁹ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. P.93.

استفاده جمعی از حقوق مدنی، بنا به نظر «مارشال»^{۳۰} دقیقاً «مطالبه ادعاها و خواسته‌های اساسی درباره عناصر عدالت اجتماعی» است. در طول قرن بیستم، این ادعاها به عنوان حقوق رسمی و اصلی شهروندی اجتماعی پذیرفته شد. چنان که «مارشال» مطرح می‌کند ابزاری که از طریق آن حقوق مدنی برای ایجاد حقوق اجتماعی مورد استفاده قرار گرفت، اتحادیه‌گرایی بود. استدلال «مارشال»^{۳۱} این است که اتحادیه‌های کارگری حقوق مدنی اعضایشان را به طور جمعی اعمال کردند. اگر چه او می‌افزاید، که این امر کاملاً نابهنجار است. مارشال می‌گوید^{۳۲}: حقوق مدنی در اصل و اساس به شدت فردی می‌باشند، «اگر چه با پیشرفتهای خیلی جدید تأسیس حقوقی شرکت، گروه‌ها قادر شده‌اند که به طور قانونی نظیر افراد عمل کنند». با این وجود مشکلی که وجود دارد این است که اتحادیه‌گرایی با اجتناب از تشکیل شرکت رشد و فعالیت می‌کند. «مارشال»^{۳۳} بر این نظر است که اتحادیه‌های کارگری می‌توانند حقوق مدنی مهم و اساسی را بدون مسئولیت جمعی رسمی، به طور جمعی از طرف اعضایشان، اجرا و اعمال کنند، در حالی که مسئولیت فردی کارگران در ارتباط با قرارداد، تا حد زیادی غیر قابل اجرا است.

فقدان و نبود تکالیف همبسته و متلازم مدنی می‌بایست «مارشال» را به این واقعیت آگاه کرده باشد که اتحادیه‌های کارگری حقوق مدنی جمعی را اعمال و اجرا نمی‌کنند، بلکه حقوقی با ماهیت متفاوت را اعمال و اجرا می‌کنند ما در ادامه به این موضوع باز می‌گردیم: «مارشال»^{۳۴} موضوع را در اینجا رها نمی‌کند و در ادامه استدلال می‌کند که «قبول حق مذاکره دسته جمعی صرفاً گسترش و بالندگی طبیعی حقوقی مدنی نبود». او در ادامه می‌گوید که آن «انتقال» بعضی از فرایندهای مهم «از حوزه سیاست به حوزه مدنی شهروندی» است. و با وجود اینکه «مارشال» کلمه «انتقال» را در میان می‌آورد، اما «انتقال» اصطلاح مناسبی نیست، چرا که در این زمان کارگران یا فاقد حق سیاسی رای دادن می‌باشند یا اینکه نمی‌دانند چگونه از آن استفاده کنند. «مارشال»^{۳۵} می‌خواهد وضعیتی را توصیف کند که به طور خیلی دقیق به مانند وضعیتی است که در آن اتحادیه‌گرایی «یک نظام درجه دوم و تبعی شهروندی صنعتی خلق کرده است که موازی و مکمل نظام شهروندی سیاسی می‌باشد». استدلال «مارشال» درباره شهروندی صنعتی این است: شهروندی صنعتی یک نظام درجه دوم و تبعی شهروندی است که برپایه نهاد اتحادیه‌گرایی استوار گشته است و مسئول مذاکره دسته جمعی می‌باشد؛ مذاکره دسته جمعی به مثابه ابزاری است که آن قدر که خواهان و مدعی بعضی از حق‌های اساسی و ضروری عدالت اجتماعی می‌باشد، به دنبال تعادل بازار نیست.

جدای از این توصیف مختصر از شهروندی صنعتی به عنوان حق درجه دوم و تبعی، مفهوم حقوق درجه دوم و تبعی در جای دیگر در کتب شهروندی و طبقات اجتماعی، تنها در بحثی مربوط به حقوق سیاسی سده نوزدهم ذکر شده است. «مارشال»^{۳۶} بر این استدلال است که اگر چه شهروندی در سده نوزدهم انگلیس پیکر پار و مولفه‌ای سیاسی ندارد، چرا که حق رای انتخاباتی، امتیازی مربوط به یک طبقه اقتصادی محدود بود، اما بدین معنا نیست که مفهوم شهروندی در این زمان از نظر سیاسی بی معنا است. در این زمان، هیچ شهروندی به استثنای دیوانگان و بزهکاران

³⁰ Ibid., p.54.

³¹ Ibid., pp.93-4.

³² Ibid., p.93.

³³ Ibid., p. 493.

³⁴ Ibid., p. 94.

³⁵ Ibid.

³⁶ Ibid., p.78.

بر اساس وضعیت شخصی‌شان از رای دادن در انتخابات محروم نشده بود. حقوق مدنی شهروندی به فرد اجازه و حق می‌داد که به بازار رود و اجناسی را بخرد یا خانه‌ای را اجاره کند و از هر حق سیاسی ملازم و همراه با چنین دستیافت‌های اقتصادی بهره‌مند شود. از این رو بنا به نظر «مارشال»^{۳۷} شهروندی سده نوزدهم «حقی را اعطا نمی‌کرد»، «اما توانمندی و صلاحیت را به رسمیت می‌شناخت». به این معنا حقوق سیاسی سده نوزدهم فرآورده و تبعی حقوق مدنی بودند. در قرن بیستم، البته دیگر این وضعیت فراهم نشد و حقوق سیاسی به همین شکل «مستقیماً و به طور مستقل به مفهوم شهروندی»^{۳۸} ضمیمه شدند. به همین دلیل حقوق مدنی صرفاً نقشی در ریشه‌های تاریخی حقوق سیاسی دارند اما هیچ ارتباط و مناسبتی برای فهم کارکرد و عملکرد آن حقوق ندارند.

با فرض همگونی ماهیت درجه دوم و تبعی حقوق سیاسی و صنعتی در قرن نوزدهم، آیا نمی‌توان آنچه «مارشال» درباره حقوق سیاسی در قرن بیستم می‌گوید درباره حقوق صنعتی هم گفت؟ به نظر می‌رسد که پاسخ «مارشال» منفی باشد، اما استدلال‌های او بسیار یک سویه و جهت دار است. «مارشال»^{۳۸} بر این عقیده است که در حالی که در گذشته اتحادیه‌گرایی به وسیله «حملاتی که از خارج از نظام قدرت وارد می‌آورد مدعی حقوق اجتماعی بود، از میانه قرن بیستم «از داخل و در مساعی و همکاری با حکومت از حقوق مزبور دفاع می‌کند». بنا به نظر «مارشال» این دفاع از حقوق شهروندی با چیزی شبیه بحث سیاسی مشترک و پیوسته به وسیله اتحادیه‌ها و حکومت که تا همین اواخر مایه تمایز و ویژگی صحنه سیاسی بریتانیا بود، همراه با تکالیف همخوان و متقابلی است. فهم و ادراک این تکالیف دربردارنده و مستلزم آنچه که او «حس زنده و بیدار مسئولیت نسبت به رفاه جامعه می‌نامد» می‌باشد. نشان و علامت فقدان حس مسئولیت و وظیفه‌شناسی در این زمینه، دسته‌ای بزرگ از اعتصابات غیررسمی است - غیررسمی به دلیل شکاف میان رهبران اتحادیه کارگری، که به مسئولیت خویش واقف هستند و آن را می‌پذیرند و اعضای فرودست اتحادیه که از آن آگاهی ندارند و آن را نمی‌پذیرند. لوازم و در برداشتنی‌های نظر «مارشال» این است که با ترکیب و پیوستگی سیاسی رهبران اتحادیه کارگری، شهروندی صنعتی، که در سده نوزدهم به عنوان یک نظام درجه دوم و تبعی حقوق و «مکمل نظام شهروندی سیاسی» وجود داشت، در قرن بیستم زاید و زیادی تعبیر و تفسیر می‌شود. دلایل «مارشال» برای باور و قبول این موضوع قابل بحث و تردیدپذیر می‌باشند و توصیف کلی او از شهروندی صنعتی مبهم است. شایان توجه است که «مارشال»^{۳۹} می‌پذیرد که اعتصابات به وسیله کسانی که در آنها شرکت می‌کنند، از طریق توسل به «حقوق شهروندی صنعتی» توجیه شود. همان طوری که در آغاز این فصل و در اظهار نظر «مارشال» در بالا دیدیم شناخت صلاحیت و توانمندی، شناخت حقی است که اگر بدین ترتیب اعطا نشود، ممکن است به عنوان یک حق درجه دوم و تبعی شهروندی عمل بکند. اما علاوه بر خواسته‌ها و مطالبات اعتصاب کنندگان، می‌توان به قوه مقننه در همه کشورهای صنعتی اشاره کرد که در واقع حقوق صنعتی را اعطا می‌کنند. همان طوری که «مارشال» اظهار می‌دارد اگر چه حقوق مزبور برای دفاع شرایط اجتماعی و اقتصادی طرفداران اتحادیه و خانواده‌شان، پیش از اینکه حقوق اجتماعی در جای خود قرار داده شوند، مورد استفاده قرار می‌گرفتند، ولی هم ارز و هم‌تراز با حقوق اجتماعی و یا به طور منطقی مرتبط با حقوق اجتماعی نیستند. حقوق صنعتی فردانگاران، اجباری و مصرف‌گرا نیستند بلکه حقوق مزبور، حقوق افراد و روا دارنده و شاید توانا کننده

³⁷ Ibid.

³⁸ Ibid., p.112.

³⁹ Ibid.

کنش و سازماندهی جمعی آنها می‌باشند. مبانی نهادی حقوق صنعتی اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌های کارگری مشابه می‌باشند. شهروندی صنعتی وضعیتی است که محدودکننده کالا انگاری افراد در استخدام می‌باشد و بنابراین حق تغییر شرایط استخدام شرایط کار و سطح دستمزد و در نتیجه، همچنین حق پیشرفت و دارا شدن ابزارهای مستقل دستیابی به این امور از طریق تشکیل ائتلاف یا اتحادیه‌ها می‌باشد.

حقوق صنعتی در ویژگی آسان‌گیری و آزادگذاری و استعداد قدرت بخشی با حقوق مدنی سهیم است اما برای مثال اظهار نظر «رینهارد بندیکس»^{۴۰} مبنی بر این که حق صنعتی ائتلاف، کم و بیش ادامه و توالی حق مدنی تشکیل انجمن است،^{۴۱} تفاوتها و و ناهمسانی‌های مهم میان آنها را نادیده می‌گیرد. حقوق فردی در شهروندی مدنی بسیار مهم است و هر کنش و عمل جمعی تنها در صورت حفظ حق فرد در آنها می‌تواند به عنوان بیان و اظهار حقوق مدنی توجیه گردد. شرط مزبور به تکالیف و مسئولیتهای متلازم و حقوق مدنی توسعه و تسری پیدا می‌کند که شرکت کنندگان منفرد در گروه‌های نامتشکل یا اشخاص حقوقی به عهده دارند. این شرایط لزوماً در مورد حقوق صنعتی فراهم نمی‌شود.

تنها اگر حقوق تک‌تک اعضای اتحادیه‌های کارگری تابع حقوق گروه و جمع باشد، اتحادیه‌های مزبور می‌توانند به نحو مناسب فعالیت نمایند و در کارکرد و فعالیتشان به طور متناوب حقوق مالکیت و قرارداد را از طریق اقدام به اعتصاب و جلوگیری از ساختن کالا و انجام داد و ستد بازرگانی نقض کنند. حتی هنگامی که اتحادیه‌های کارگری به طور عادی بر دستمزد و شرایط کار تاثیر می‌گذارند، اعمال و اجرای حقوق صنعتی، با دست‌اندازی و سواستفاده از امتیازات مدیریت، حقوق مالکیت را تعدیل می‌کند. از این رو اجرا و اعمال حقوق صنعتی ممکن است نسبت به حقوق مدنی افراد کارگر آسیب‌رسان و زیان‌آور باشد و ممکن است اعضای اتحادیه و کارفرمایان را نیز در بر بگیرد؛ مگر این امر پذیرفته و در قانون جای بگیرد که حقوق صنعتی بدون مجازات قانونی هستند و شهروندی صنعتی نظام درجه دوم و تبعی از حقوق باقی می‌ماند. در تاریخ اتحادیه‌گرایی انگلیس، قانون سال ۱۸۷۱ و ۱۸۹۶، که قانونی بودن و مشروعیت اتحادیه‌ها را به رسمیت شناخت، در حمایت از حقوق صنعتی تا زمان تصویب «قانون حل و فصل اختلافات تجاری مصوب» ۱۹۰۶ بی‌نتیجه و بی‌حاصل بود. آغاز شهروندی صنعتی^{۴۲} در انگلیس را می‌توان از زمان قانون سال ۱۹۰۶ دانست که اعلام می‌داشت نمی‌توان اتحادیه کارگری را «در ارتباط با هر عمل زیانباری که بنا بر ادعا به وسیله یا از سوی اتحادیه کارگری انجام شده است» تحت تعقیب قرار داد و «اتحادیه کارگری را از اتهام توطئه و تبانی مدنی، نقض قرارداد و جلوگیری از محدودیتهای اعتصاب خواهی و کارشکنی مبرا نموده است».^{۴۳} حقوق صنعتی نه تنها از حقوق مدنی متمایز و تفکیک می‌شوند بلکه ممکن است در بکارگیری و استفاده‌شان با حقوق مدنی در تضاد باشند. با فرض یک‌سوگرایی و جانبداری طبقاتی روشن حقوقی صنعتی، در آمیختن و ادغام آنها در شهروندی ممکن است به نظر مشکل‌آفرین برسد. با وجود این که حقوق صنعتی در عمل در خدمت یک طبقه هستند و به طور بالقوه به اعضای طبقات دیگر صدمه می‌زنند، جای تعجب است که جهان شمول باقی می‌مانند. حقوق مزبور نیاز ندارند که هر کسی یک مستخدم باشد، بلکه برخی حمایتها را علیه کالانگاری، و همه کسانی که

⁴⁰ Bendix, R. (1964) ' Transformations of western European societies since the eighteenth century.' In his Nations-Building and Citizenshp. New Yord, John wiley and Sons.

⁴¹ Industrial Right to Combine

⁴² Trade Dispute Act of 1906

⁴³ Brown, H.P. (1983) The origins of Trade Union Power, Oxford, Oxford Universitu Press.

خودشان را در استخدام دیگری می‌یابند، ارائه می‌کنند. از این جهت حقوق صنعتی کاملاً قابل مقایسه با حقوق مالکیت هستند. حقوق مزبور از این جهت که در دسترس همه کسانی است که وضعیت مادی‌شان نیازمند استفاده کردن از آنها می‌باشد، جهان شمول تلقی می‌شوند. اما جنبه دیگری نسبت به حقوق صنعتی وجود دارد که به طور روشن آنها را به مسیر و مدار شهروندی داخل می‌کند. حقوق صنعتی توسط کارگران سازماندهی شده و متشکل علیه کارفرمایان استفاده می‌شوند. اما آنها در انجام این کار از محدودیتهای ثابتی به منظور مشارکت عمومی در یک نظام یکپارچه شغلی تبعیت می‌کنند. در این معنا حقوق صنعتی بر مبنای آن چیزی شکل می‌گیرد که «مارشال»^{۴۴} آن را «وفاداری به تمدنی می‌نامد که یک دارایی عمومی است». این نکته مستدل است که در صورت فقدان حقوق صنعتی توده گسترده مستخدمین قادر نخواهند بود که در تمدن صنعتی سرمایه‌داری شرکت کنند. اجماع و توفیق عامی وجود دارد مبنی بر اینکه وضعیت شهروندی حقوق صنعتی را تحکیم می‌بخشد، و علت آن تا حدودی فهم و تصدیق این واقعیت و تا حدودی این است که شهروندی صنعتی ممکن است تحت شرایط خاصی متمایل به برآوردن منافع خاص کارفرمایان باشد.

(۴)

روشن است که رابطه میان مؤلفه‌ها و اجزای متفاوت و نایکسان شهروندی پیچیده است. برای مثال، حقوق مدنی در شکل‌گیری اقتصاد سرمایه‌داری حیاتی و مهم هستند. اما فرصتهایی را نیز برای کارگران در جهت به چالش کشیدن جنبه‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری فراهم می‌کنند. حقوق صنعتی تمایل و گرایش به مخالفت با جنبه‌هایی از حقوق مدنی و به خصوص حقوق مالکیت و قرارداد کارفرمایان دارند، اما حقوق مزبور همچنین با کمک به حفظ و توسعه دستمزدها و تدارک امنیت در استخدام، تمایل به تثبیت بازار کالا و روابط صنعتی دارند. نسبت منطقی میان انواع مختلف حق‌ها با روابط اجتماعی که در جامعه یافت می‌شوند، ارتباط دارند و روی هم‌رفته تا اندازه‌ای انعکاس دهنده آن روابط می‌باشند. حق‌ها در تحلیل اجتماعی با اهمیت و مهم هستند نه به دلیل شکل دادن به روابط اجتماعی، که در صورتی که اصلاً این کار را انجام دهند آن را به نحو ناقص انجام می‌دهند، بلکه به این دلیل که مردم برای دستیابی و دفاع از حق‌هایی مبارزه می‌کنند که اعتقاد دارند حداقل فرصتها و بنابراین شرایطی را برای زندگی اجتماعی مهیا خواهد کرد، و به این علت که حق‌ها (به خصوص حقوق شهروندی) نه تنها با وضعیت اجتماعی بلکه با نهادهای اجتماعی که در هسته و مرکز ساختار اجتماعی هستند پیوسته و همراه می‌باشند. آن نهادها، که ارتباط ناقصی را با حق‌ها دارند، تمایل به روابط ساختاری اجتماعی دارند.

از این اظهارات این نتیجه بر نمی‌آید که تحلیلگران صرفاً با دانستن این که چه حق‌هایی در یک جامعه پذیرفته شده است، می‌توانند عقیده و نظری را درباره روابط و منافع اجتماعی ارائه دهند. نسبت میان حق‌های ناهمسان و متفاوت پیچیده است و با تغییرات اوضاع و احوال تغییر می‌کند. همچنین حق‌ها آن قدر که ممکن است تعیین کننده منابع مورد استفاده بازیگران باشند، تعیین کننده عمل آنها نیستند. این موضوع در این حق‌ها نهفته می‌باشد که مستلزم صلاحیتها و توانمندی‌های ضمیمه شده به یک وضعیت است. بنابراین اگرچه حق‌ها اشخاص را در معرض اعمال

⁴⁴ Marshall T.H. (1950) 'Citizenship and social class'. P.92.

خاصی، که اوضاع و احوال مادی خیلی مستعد انجام دادن آن هستند، قرار نمی دهند اما آنها تمایل به تسهیل اقدامات اجتماعی به شیوه‌های مختلفی دارند. به این معنا، حق‌ها امری اساسی و لازم برای ساختار و بافت اجتماعی هستند و هر تحلیل اجتماعی که هیچ جایگاه و منزلتی برای فهم اهمیت حق‌ها و به خصوص حقوق شهروندی ندارد، تحلیل بسیار فقیر و تهیدستی است.

Bibliography

- 1 – Bendix, R. (1964) ' Transformations of western European societies since the eighteenth century.' In his *Nations-Building and Citizenshp*. New Yord, John wiley and Sons.
- 2 – Brown, H.P. (1983) *The origins of Trade Union Power*, Oxford, Oxford Universitu Press.
- 3 – Dahrendorf, R. (1973) ' A personal mote if thanks'. *British Journal of sociolohy* , 24(4).
- 4 – Giddens, A. (1982) ' Class division, class conflict and citizenship rights'. In his *profiles and critiques and Social Theory*, London, Macmillan.
- 5 – Greaves, H.R. G. (1966) *The Foundations of Political Theory*, London, Bell and Sons. 2nd edition.
- 6 – Hasley, A.H. (1984) ' T.H. Marshall: past and present'. *Sociology*, 18(1).
- 7 – Macpherson, C.B. (1985) ' Problems of human rights in the late tewnteeth century' In his *The Rise and Fall of Economic Justice and Other Essays*. Oxford, Oxford University Press.
- 8 – Marshall T.H. (1950) ' Citizenship and social class' . pagination as in Marshall 1973.
- 9 – Marshall, T.H. (1954) ' A note on "status" ' . Pagination as in Narshall 1973.
- 10 – Marshall, T.H. (1969) ' Teflactions on power'. Pagination as in Narshall 1981.
- 11 – Marshall T.H. (1973) *Class, Citizenship and Social Development*, Westport, Connecticut Greenwood Press. [First in 1964, this differs from Marshall 1963 only through the addition of an introduction by S.M. Lipset.]
- 12 – Marshall , T.H.(1975) *Social Policy in the twentieth Century*, London, Hutchinson. 4th edition.
- 13 – Marshall, T.H.(1981) *The Right to Welfare and Other Essats*, London. Heonemann
- 14 – Miliband, R. (1984) *Capitalism Democracy in Vritain*, Oxford, Oxford Uciversity Press.
- 15 – Turner, B.S. (1986) *Citizenship and Capitalism*, London, Allen and Unwin.
- 16 – Young, N. (1967)' Prometeans or trohloodystes? The English working class and the dialectics of incorporation'. *Berkeley Journal of Sociology*, Vol . 12.

